

# اخلاق و دین

طاهره مسگر هروی

## از دیدگاه کانت



«اگر روشنی فهم بر جان انسان نتابد، حتی دین که در معنای راستین خود از معنوی‌ترین نمودهای حیات انسان و بنیاد آن در ژرف‌ترین آزمون‌های معنوی است، چه بسا ممکن است فقط چون مجموعه‌ای از دستورهایی دیده شود که اطاعت آن‌ها فقط بر بنیاد ترس باشد.»<sup>۱</sup>

کانت در نقد خرد عملی پس از بررسی مقصد و موضوع خرد عملی، یعنی برترین نیک، و نشان دادن دو عنصر اصلی آن، اخلاق و سعادت که به برقراری اصل نهاده نامیرندگی روان و هستی خدا انجامید، می‌گوید این قانون اخلاقی خرد است که به وسیله مفهوم برترین نیک ما را به سوی دین راهنمایی می‌کند زیرا مسأله نامیرندگی روان و خدا از موضوعات مهم دین است. به این ترتیب، کانت دین را بر اخلاق استوار می‌کند، نه برعکس. همچنان که در کتاب «دین در محدوده خرد تنها» نیز می‌گوید «اخلاق از آن جهت که بر مفهوم انسان به عنوان باشنده‌ای

## دین حقیقی از نظر کانت عبارت از این است که در تمام تکالیف خود خدا را به عنوان واضع کل قانون که باید مورد احترام واقع شود بدانیم

دیدگاه حتی دیده خدا نیز در معنای حقیقی آن بر بنیاد ایده نیک است و نه بر عکس... کانت در بخش دوم کتاب «نقد نیروی قضاوت» می‌گوید... با آن‌که بی‌شک در آغاز کار ترس بود که می‌توانست خدایان عینی رب‌النوع‌ها را پدید آورد ولی فقط این خرد است که توانست به یاری اصل‌های اخلاقی خود به ایده خدا برسد.<sup>۴</sup>

### دین حقیقی

دین حقیقی از نظر کانت عبارت از این است که در تمام تکالیف خود خدا را به عنوان واضع کل قانون که باید مورد احترام واقع شود بدانیم... اما احترام به خدا همانا پیروی از قانون اخلاقی و عمل برای ادای تکلیف است.<sup>۵</sup>

«به این ترتیب، درک قانون اخلاقی، ناشی از دیانت نبوده و مستقل از آن است اما فرد متدین قانون اخلاقی را فرمان خدا می‌داند.»<sup>۶</sup> یعنی تکالیف‌ها را چون فرمان‌های الهی می‌شناسد «و نه چون الزام‌هایی که به طور دل‌خواسته به وسیله یک اراده خارجی برقرار شده و در نتیجه، چیزهایی اتفاقی بوده باشند، بلکه چون قانون‌های ذاتی هر اراده آزاد که در همان حال باید چون فرمان‌های برترین باشند، تلقی شوند، زیرا تنها از راه هماهنگ کردن با اراده‌ای که در کمال اخلاقی است (یعنی نیک و مقدس است) و در همان حال قادر مطلق است، می‌توانیم امید رسیدن به برترین نیک را که قانون اخلاقی به ما فرمان می‌دهد، آن را مقصد همه کوشش‌های خود گردانیم، داشته باشیم. در اینجا فقط تکلیف است که بنیاد است نه ترس و یا امید، چرا که اگر آن‌ها بنیاد باشند، هرگونه ارزش اخلاقی کردار، از میان خواهد رفت.»<sup>۷</sup>

با آن‌که کانت فردی معتقد بود ولی با هرگونه آداب و رسوم ظاهری در مذهب مخالف بوده تا جایی که می‌گوید «به جز پیش گرفتن راه اخلاق هر کاری که انسان معتقد برای خشنودی خداوند انجام دهد، توهم دینی و عبادت دروغین خداوند است. هرگاه آداب و رسوم ظاهری در دین بر روح اخلاقی غلبه نماید، آن دین از بین خواهد رفت... معبد واقعی یعنی جامعه، گرچه به ظاهر پراکنده

آزاد مبتنی است... نه نیازمند تصور وجود دیگری بالاتر از انسان است تا وظیفه خود را بشناسد و نه محتاج انگیزه دیگری غیر از قانون است تا به وظیفه خود عمل نماید... پس اخلاق به هیچ وجه به خاطر خود به دین نیازمند نیست، بلکه به برکت خرد عملی بی‌نیاز از آن است.»<sup>۲</sup>

کانت می‌گوید انسان امید انطباق نیک‌بختی نیکان را دارد. انسان امیدوار است که خواسته طبیعی او با خواسته اخلاقی متناسب باشد و این امید در ایمان به خدا نهفته است. قانون اخلاقی درون انسان است که این امید را برمی‌انگیزد، یعنی امید به هستی خدایی که این انطباق را ایجاد کرده و انسان را به سعادت برساند و این امید به خدا داشتن پایه دین است. باید توجه داشت که انسان اخلاقی در آرزوی شایستگی سعادت‌مند بودن است نه خود سعادت. به واقع این حق انسان اخلاقی است که سعادت‌مند باشد. «قانون اخلاقی امر می‌کند خود را شایسته سعادت می‌سازیم نه این‌که نیک‌بخت باشیم یا خود را نیک‌بخت کنیم اما چون اخلاق باید سعادت را ایجاد کند و چون تکمیل برترین نیک تنها به وسیله محمل خداوند حاصل می‌شود، حق داریم که متوقع سعادت از طریق عمل خداوند باشیم که اراده او به عنوان اراده قدسی می‌خواهد که مخلوقات او شایسته سعادت باشند... امید سعادت نخست فقط با دین آغاز می‌شود.»<sup>۳</sup>

این خدا نیست که به ما می‌گوید که چه چیز نیک و چه چیز شر است، بلکه انسان از طریق قانون اخلاقی درون خویش، این دو را از هم تشخیص می‌دهد. از طرفی این خدا نیست که بر ما تکلیف می‌کند که اخلاقی رفتار کنیم، بلکه تکلیف اخلاقی در نهان آن را به ما القا می‌کند. تمایز اخلاق تئولوژیک با نظر اخلاقی کانت و همچنین تمایز ایمان مذهبی و ایمان اخلاقی از همین مسأله ناشی می‌شود. از دیدگاه تئولوژی خدا هست و چون خدا هست نیک و بد تنها پس از آگاهی به فرمان‌های خدا ممکن است و این آگاهی نیز تنها به یاری پیامبران ممکن می‌گردد و حال آن‌که کانت بر این نکته تأکید می‌کند که دل انسان دانای بی‌واسطه قانون اخلاقی و شناسنده نیک و بد است از این

## ایمان به خدا به این معناست که هر آنچه در توان داریم، انجام دهیم و امیدوار باشیم خداوند هر آنچه را در توان ما نیست اصلاح کند

معنای دین طبیعی است.<sup>۱۰</sup>

به این ترتیب کانت رفتار دینی را از کردار اخلاقی فرق می‌گذارد. رفتار دینی مطابق با فرمان و اراده الهی است، اما کردار اخلاقی برآمده از فرمان خرد و خود اراده است. انسان که بر طبق دستورهای الهی عمل می‌کند از آن جهت که در این تبعیت منفعل است و به فرمانی بیرونی گردن می‌نهد، فرد اخلاقی به شمار نمی‌آید زیرا دین لزوماً اخلاق را به همراه ندارد زیرا در این فرد، اراده الهی نه به عنوان انگیزه‌های درونی بلکه به این معنا که تنها به عنوان محرکی بیرونی علت رفتار قرار می‌گیرد. بنابراین، دین کلامی مستلزم دین طبیعی است به این معنی که دین کلامی که مبتنی بر وحی است، تنها می‌تواند نواقص رفتار ما را تکمیل کند اما دین طبیعی متکی بر خرد است.<sup>۱۱</sup> آدمی اگر پیرو قوانین خرد خود نباشد و تنها از فرمان الهی چون فرمان بیرونی تبعیت کند، چون مقلدی صرف حتی نمی‌داند نیک و بد چیست و همچنین نمی‌داند چرا این گونه یا به گونه‌ای خاص باید رفتار کند. از طرفی این فرد به انگیزه دست‌یابی به سود یا لذت و یا از روی ترس، از فرمان خدا اطاعت می‌کند و این تبعیت با اصل آزادی در تضاد است. کانت می‌گوید «انسان از آن جهت که متأثر از جهان حسی است، تنها به جهان معنوی تعلق ندارد، کامل نیست اما در پی کمال (اگر دارای وجدانی بیدار باشد) از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند و برای تکمیل قانون اخلاقی تمام نیروی خود را به کار می‌گیرد. بنابراین امیدوار است که آن باشنده آسمانی (خدا) برای رفع نقص اخلاقی او یاریش دهد. پس اگر با تمام نیروی خود اقدام کنیم تا قانون اخلاقی را به کمال برسانیم، از آن پس شایسته حمایت آسمانی خواهیم بود.»<sup>۱۲</sup> یعنی انسان می‌تواند امید داشته باشد که پاداش کردار نیک و اخلاقی را بگیرد. کانت می‌گوید «انسان اگر در شناخت در سمت اعتقاد دینی خطا کند چون خود را ناقص می‌یابد، به جای این‌که به این جهت به یک باشنده کامل آسمانی ایمان داشته باشد، به تشریفات زیارت، ریاضت‌کشی و روزه‌داری متوسل می‌شود و می‌خواهد از این طریق نقص خود را برطرف

می‌باشد اما با قانون اخلاقی مشترک به هم پیوند خورده است. مسیح برای ایجاد چنین جامعه‌ای آمد و رفت، این کلیسای واقعی بود که در برابر معبد یهود قد برافراشت ولی کلیسای دیگری پیدا شد که این اصل شریف را زیر پا گذارد. مسیح ملکوت سماوات را به زمین نزدیک کرد ولی مقصود او را خوب نفهمیدند و به جای ملکوت الهی بساط و سلطه کشیشان را پهن کردند. آداب و رسوم و تشریفات زندگی نیک شد. دیانت به جای آن‌که مردم را به هم پیوند دهد، آن‌ها را فرقه فرقه کرده است. کلیسا اگر دست‌نشانده یک حکومت ارتجاعی باشد، فساد و تباهی به منتهای درجه خواهد رسید زیرا به جای آن‌که کلیسا از راه ایمان، نیکی و احسان التیام‌بخش درد دردمندان باشد، آلت دست کشیشانی می‌شود که دین را منحصر به خود دانسته و از آن به عنوان حربه سیاسی استفاده می‌کنند. کانت نسبت به آنچه نام معجزه از آن یاد می‌شود بی‌اعتقاد است و می‌گوید معجزات نمی‌توانند دل بر دیانت باشند زیرا نمی‌توان به کسانی که آن را تصدیق می‌کنند اعتماد داشت.»<sup>۸</sup>

کانت درباره تمایز دین حقیقی و دین خرافی می‌گوید «دین حقیقی حالت ستایش خداوند و محبت او را در آدمی برمی‌انگیزد ولی دین خرافی وحشت از او را، نتیجه دین حقیقی هماهنگی اراده آدمی است با خواست خداوند و نتیجه این هماهنگی همانا تکامل معنوی انسان است و حال آن‌که نتیجه دین خرافی جز اطاعت از روی ترس نیست. کانت می‌گوید از این روست که زمامداران چه بسا برای دربند کشیدن مردم دین خرافی را بر دین حقیقی ترجیح می‌دهد.»<sup>۹</sup>

### تفاوت دین کلامی و دین طبیعی

کانت در کتاب «گفتار در اخلاق» در بخش دین طبیعی به تمایز دین کلامی، یعنی دینی که مبتنی بر وحی است و دین طبیعی که اصول آن مطابق اصول خرد عملی (اخلاق) است می‌پردازد. دین طبیعی نیازی به شناخت نظری خدا ندارد، یعنی بدون توسل به الهیات و بدون خداشناسی می‌توان از طریق اخلاق به یک نظام دینی معتقد بود و این

کند و آنچه را که می‌تواند انسان را شایسته حمایت آسمانی کند (یعنی اصل اخلاقی را) به فراموشی می‌سپارد.<sup>۱۳</sup> بنابراین، ایمان به خدا به این معناست که هر آنچه در توان داریم، انجام دهیم و امیدوار باشیم خداوند هر آنچه را در توان ما نیست اصلاح کند. «این عقیده به ما حکم می‌کند که تکلیف خود را در حد توان انجام دهیم و (نسبت به آنچه در توان ما نیست) امیدوار باشیم، بدون این که تضمینی برای این امید وجود داشته باشد.»<sup>۱۴</sup>

کانت معتقد است آداب دینی و مراسم مذهبی همچنین اعتقاد به دین کلامی، اگر به کردار اخلاقی بینجامد، مفید است. به این معنا که وسیله‌ای قرار گیرد برای ظهور و رشد خصلت اخلاقی در روح انسان، به گونه‌ای که تمام افعال او با اراده خدا هماهنگ شود.

### نسبیت در حوزه اخلاق

دیدگاه اخلاقی کانت به گونه‌ای است که هر نظر اخلاقی دیگر را مواجه به نسبیت در حوزه اخلاق می‌کند. او با بیان آنچه کردار اخلاقی می‌نامد و تنها آن را بر خود قانون‌دهی اراده استوار می‌کند و با وارد کردن مفاهیم تکلیف و وظیفه هر تعریف دیگری از اخلاق و کردار اخلاقی را به نسبیت گرفتار می‌کند.

اخلاق مورد نظر کانت نه تنها از اخلاق تئولوژیک بلکه از هرگونه اخلاق دیگری متمایز است، یعنی هم نظریه اخلاقی کسانی که اخلاق را نتیجه کارها و تمایلات آدمی می‌دانند و شرایط ویژه اجتماعی را زمینه‌های اصلی سنجش ارزش‌های اخلاقی به حساب می‌آورند، نسبی است و هم نظریه اخلاقی تئولوژیک و حتی کسانی که همچون کانت بر فعالیت خرد تکیه دارند زیرا از نظر کانت کردار اخلاقی دارای دو شرط است؛ یکی آن‌که کردار انسان نتیجه پیروی قانون خرد باشد و دیگر آن‌که بر انگیزه احترام به قانون اخلاقی انجام گیرد. با پیش کشیدن این دو شرط اساسی است که اخلاق به معنای کانتی آن با هرگونه اخلاق دیگری تفاوت می‌یابد. بنابراین، بیرون از این حوزه هیچ فرمانی نامشروط و مطلق نیست. حتی روسو که کانت او را کاشف قانون اخلاقی می‌خواند و این اندیشه او را که ارجح انسانی نه به هوش بلکه به اخلاق انسانی است، بس والا و راه‌گشای خود می‌شمارد<sup>۱۵</sup> نیز بر حسن اخلاقی تکیه دارد نه بر قانون اخلاقی خرد. «یکی از اندیشه‌های روسو که او را از هم‌زمانانش متمایز و ممتاز می‌کند این است که انسان را نباید فقط جانوری هوشمند شمرد. هوش به هیچ رو برترین جنبه انسان نیست زیرا چه بسا ممکن است به خدمت جنبه‌های پست درآید و تا حد وسیله‌سازی و نیرنگ‌بازی تنزل کند. برترین جنبه انسان که او را از دیگر جانوران ممتاز می‌کند، وجدان اخلاقی

## کانت می‌گوید انسان امید انطباق نیک‌بختی نیکان را دارد. انسان امیدوار است که خواسته طبیعی او با خواسته اخلاقی متناسب باشد و این امید در ایمان به خدا نهفته است

یعنی توانایی تشخیص نیک از شر و گرایش به نیکی است. انسان به طبیعت پاک و نیک است. وجدان او ندایی آسمانی و داور نیکی و بدی است.<sup>۱۶</sup> بعضی از فلاسفه معتقدند که در امور اخلاقی آدمی از روی تمایلات خود عمل می‌کند، یعنی عملی را انجام می‌دهد که وی را خوشنود سازد و هر عملی مصلحت‌آمیز به‌شمار می‌آید. اخلاق مبتنی بر اصالت فایده، اصالت عاطفه، حس اخلاقی و هم اخلاق مبتنی بر دین همه و همه با حس خودخواهی انسان پیوند می‌یابند و تمام این اخلاقیات مطرح شده به گونه‌ای به نتایج آن سروکار دارد؟ این معنا که نتایج آن بنیاد قرار می‌گیرد. برای نمونه هلو سیوس<sup>۱۷</sup> (۱۷۷۱-۱۷۱۵) با زیربنای ماتریالیستی در حوزه اخلاق خود کوشید تا هم مفهوم‌های اخلاقی را بر محور «خود» توضیح دهد. او وجدان اخلاقی را نتیجه فرمان‌ها، وضع اجتماعی و تأثیرهای محیطی دانست و نتیجه گرفت که بنیاد اخلاق را نه در دین و الهیات و نه در نیروی برتر، بلکه در چگونگی‌های اجتماعی و روانی باید جست‌وجو کرد.<sup>۱۸</sup> هولباخ<sup>۱۹</sup> (۱۷۸۹-۱۷۲۳) نیز معتقد بود اخلاق نیز مانند دین امری موهوم و بی‌پایه است. همچنین جرمی بنتام<sup>۲۰</sup> و جان استوارت میل<sup>۲۱</sup> این دو فیلسوف انگلیسی بررسی‌های اخلاق خود را بر اصل سودمندی استوار کردند و آن را با نظریه خوشی‌گرایی که نمایندگان باستانی آن آریستپ و اپیکور بودند پیوند دادند.<sup>۲۲</sup> و خوب و بد را چه در زندگی فردی و چه در امور اجتماعی و سیاسی بر اساس سود و زیان و خوشی و رنجی که از آن‌ها پدید آمد می‌سنجید. بنتام در کتاب «درآمدی به اصل‌های اخلاق و قانون‌گذاری» می‌گوید:

«طبیعت دو نیرو را فرمانروای آدمیان کرده است؛ خوشی و رنج. این‌ها هستند که به ما می‌گویند چه کنیم و چه باید بکنیم. این دو میزان سنجش درستی و نادرستی کارها هستند.»<sup>۲۳</sup> جان استوارت میل نیز که ادامه‌دهنده اندیشه بنتام است، می‌گوید «میل کردن به یک چیز و خوشایند دانستن آن، یکی است، همچنان که بی‌زاری از یک چیز و رنج‌زا یافتن آن... فقط خوشی و رهایی از رنج

## اگر در صدد برآیم که رفتار را ارزیابی کنیم، تنها می‌توانیم درباره آن بگوییم آن رفتار خوب یا بد است، نه نیک یا شر

است که هدف و خواستنی است. همه چیزهایی که خواسته می‌شوند یا برای خوشایندی خود آن‌هاست و یا برای آن است که می‌توانند وسیله‌ای باشند برای دست یافتن به خوشی و رهایی از رنج.<sup>۲۴</sup>

جان دیویی<sup>۲۵</sup> پراگماتیست معروف نیز هر ارزشی را نسبی و وابسته به شرایط خاص اجتماعی، روانی، فرهنگی و به طور کلی شرایط معین می‌داند. او معتقد است عمل اخلاقی همواره متوجه به هدفی است که از طریق عمل می‌توان به آن رسید و فعالیت آگاهانه انسان برای رسیدن به هدف مطلوب، مستلزم وجودی پست است، یعنی استعدادهای کسب‌شده برای پاسخ دادن به شیوه‌ای معین به رده‌های خاصی از انگیزه‌ها. «عمل باید بیش از اندیشه و عادت پیش از قدرت، به برانگیختن اندیشه به میان آید. تصورات ما، نظیر احساس‌های ما، مبتنی بر تجربه است و تجربه‌ای که هر دوی این‌ها بر آن استوارند، عملکردی پست است که در اصل عملکرد غرایز است. اغراض و اهداف ما در عمل از طریق میانجی عادات به ما می‌رسند.»<sup>۲۶</sup>

او می‌گوید آداب و رسوم از آن‌جا که مستلزم عمل کردن به شیوه‌های خاصی است، معیارهای اخلاقی را تشکیل می‌دهد. از نظر مقاصد عملی، اخلاقیات همانا آداب و رسوم، سنن قومی و عادات جمعی و جاافتاده است.

«نسبیت‌گرایی فرهنگی نیز به لغت فرهنگی به عنوان یک منبع اولیه دیدگاه‌های فرد تأکید می‌ورزد و بر آن است که عمده اختلاف نظرهای افراد در حوزه فلسفه اخلاق ناشی از فرهنگ‌پذیری در سنت‌های اخلاقی مختلف است، هر چند که نیازی به انکار این معنا ندارد که برخی از اختلاف نظرهای اخلاقی در میان افراد ناشی از تفاوت‌های ساخت و سرشت فطری یا سرگذشت شخصی آن‌هاست. در این معنا ارزش‌های یک فرد با توجه به فرهنگ او نسبی است، یعنی ارزش‌ها تابع فرهنگ او بوده و یا به طریق عملی وابسته به آنند.»<sup>۲۷</sup>

«مونتینی که خاستگاه بحث او فرض مشهور

سوفیست‌ها، یعنی باور به دگرگونی مدام واقعیت مادی و سیر اندیشه‌هاست، فرضی که خود ریشه در اندیشه هراکلیتوس دارد در دفاع از رحون سمبون در رساله دوازدهم از کتاب دوم «رساله‌ها» می‌نویسد: همه چیز در جریان دور شدن است، چون دگرگونی و تبدیل مدام و جای دیگری می‌گوید: در هر لحظه به نظر می‌آید که از خودم می‌گریزم، عوض می‌شوم. او معتقد است هیچ امکان ندارد معیاری اخلاقی و بر اساس آن میان دیدگاه‌های مختلف داوری کرد. قوانین اخلاقی که ما آن‌ها را زاده طبیعت می‌دانیم، در واقع زاده آداب و رسوم هستند... مردمان سرزمین‌های دیگر کارهایی می‌کنند که برای خود آن‌ها اخلاقی است، هر چند به چشم اروپاییان شرم‌آور می‌آید.»<sup>۲۸</sup>

بنابراین اگر چگونگی‌های فرهنگی، زیستی، سرشتی، جغرافیایی و... را تنها عوامل مؤثر در تعیین ارزش‌ها به حساب آوریم، در مقایسه با آنچه کانت درباره ارزش‌ها می‌گوید، دچار نسبییت در این حوزه می‌شویم.

اما این‌که چگونگی‌های فردی و فرهنگی انسان در ارزش‌های او تأثیر دارد و این‌که بعضی‌ها معتقدند تنها این چگونگی‌هاست که حدود ارزش را معین می‌کنند، تنها به پایین‌ترین سطح فرهنگ معینی آداب و سنن توجه دارند، در حالی که انسان با بالا رفتن از این سطح و رسیدن به بالاترین سطح فرهنگ که همانا فلسفه، عرفان و هنر است، می‌تواند از این نسبییت فرهنگی رها شده و یک وحدت، هم‌زمانی و هم‌دلی دست یابد.

تبیین روان‌شناختی رفتار با بررسی عامل تعیین‌کننده اراده که به کلی از حوزه روان‌شناسانه خارج است تفاوت دارد. از طرفی نمی‌توان این تأثیرات را انکار کرد اما باید توجه داشت آنچه بر بنیاد این تأثیرات قرار دارد، تنها یک رفتار است نه کردار اخلاقی. رفتار با زمان و مکان پیوند دارد بنابراین، آزادی انسان که شرط قانون اخلاقی است را بر نمی‌تابد زیرا کانت روشن می‌کند که کردار اخلاقی تنها بر بنیاد شخصیت انسان که همانا رهایی از مکانیسم طبیعت است استوار است. برای هر چه بهتر فهمیدن این مطلب باید به تفاوت بنیادی رفتار - که تنها واکنش به تأثیرات محیط فیزیکی و اجتماعی است و زمینه‌ای طبیعی و تجربی دارد - و کردار - که بر بنیاد آزادی است - توجه داشت. در قلمرو طبیعت هر آنچه از انسان سر می‌زند، واکنش به شرایط موجود است. اگر در صدد برآیم که رفتار را ارزیابی کنیم، تنها می‌توانیم درباره آن بگوییم آن رفتار خوب یا بد است، نه نیک یا شر. رفتار مکانیسمی است که از علت طبیعی سرچشمه می‌گیرد. در این حوزه آزادی انسان مطرح نیست اما شخصیت، بنیاد



## ذکر دوزخ و بهشت و تأکید بر نعمت‌های بهشتی و عذاب‌های دوزخی که در انتظار خوبان و به آن است، همه و همه از آن حکایت دارد که دیدگاه اخلاق دینی دیدگاهی غایت‌انگار است

آزادی است. هر کردار اخلاقی نیز بر این بنیاد استوار است و تنها در این حوزه است که نیک و شر اخلاقی معنا می‌یابد.

آنچه این دسته از فیلسوفان و صاحب‌نظران اخلاقی درباره اخلاق می‌گویند، به کلی متفاوت با نظریه اخلاقی کانت است. کانت قلمرو آزادی را از قلمرو طبیعت جدا کرد و همچنین حوزه عملکرد فهم و خرد و نیز کارکرد آن‌سورونده و در خودماننده خرد را در خرد نظری و خرد عملی از یک‌دیگر باز شناخت. آنچه در حوزه فهم طبق قوانین طبیعت رخ می‌دهد، تنها یک رفتار جبری است. به این‌سان انسان در عمل متأثر از فرمان‌هایی بیگانه یا دگرفرمانی است و جبر یا نسبی‌گرایی اخلاقی پیوند دارد. آنچه عموماً درباره ربط آزادی با نسبی‌گرایی تصور می‌شود، این است که انسان آزاد است هرگونه خود می‌پسندد عمل کند و یا خوب و بد را آن‌گونه که از دیدگاه خویش تشخیص می‌دهد برگزیند، به این معنا که رفتاری را برمی‌گزیند و آن را خوب می‌پندارد که دیگری همان رفتار را بد تلقی می‌کند، لذا شرایط سوژکتیو و تمایز شرط‌های گوناگون، تمایز در رفتار انسان را باعث می‌شود و انسان به این معنا آزاد است که بر بنیاد این شرایط سوژکتیو دست به گزینش می‌زند و این گزینش بنا بر علل آن ممکن است با گزینش فرد دیگری متفاوت باشد. بنابراین این نظر اگر ارزش‌های اخلاقی مطلق بود، انسان مجبور بود و این تمایز در رفتار دال بر آزادی اوست زیرا هر انسانی از دیدگاه و جهان خود (جهان فردی و یا جهان فرهنگی که به طور جمعی مطرح است) نیک و بد اخلاقی را ارزیابی و گزینش می‌کند اما بهتر است به تمایز آزادی در معنای عام آن و آزادی فرارونده توجه کنیم. آزادی عام به این معناست که انسان بر طبق شرایط گوناگون به گونه‌ای متفاوت با دیگران رفتاری را گزینش می‌کند در این صورت، ما تنها با یک رفتار روبه‌رو هستیم نه کردار اخلاقی. تنها آزادی فرارونده یا مثبت می‌تواند شرط یک کردار اخلاقی به شمار آید. کانت نمی‌گوید چون فرمان خرد مطلق است انسان لزوماً طبق آن عمل می‌کند، بلکه او

از امکان آزادی و امکان گزینش انسان سخن می‌گوید. طبق نظر کانت فرمان مطلق است که با آزادی پیوند دارد زیرا این فرمان، فرمان خرد خود انسان است، این فرمان، فرمانی بیرونی نیست که انسان را به جبر گرفتار کند. فرمان مطلق است زیرا وابسته به شرایط سوژکتیو نیست. اما فرمان‌های بیرونی ممکن است از سوی فرمانده آن مطلق بیان شود. هر اندازه این‌گونه فرمان‌ها مطلق بیان شوند، از آن‌جایی که برای مجریان آن فرمان و قانون، دگر فرمانی است نه تنها فرمانی مطلق نیست بلکه نسبی نیز هست و این مسأله شامل فرمان‌ها و قوانین دینی نیز می‌شود زیرا آنچه انسان را برمی‌انگیزد تا از این قوانین پیروی کند، ترس، میل، سعادت‌خواهی و... است که در نهایت، به خودخواهی انسان برمی‌گردد. قوانین و فرمان‌های دینی با آن‌که از طرف قانون‌گذار و واضع آن مطلق است ولی از آن‌جایی که برای اراده فرمانی بیرونی به شمار می‌آید و اراده را تحت تأثیر شرایط سوژکتیو قرار می‌دهد، نسبی است. فرمان دینی فرمانی مشروط است زیرا اگر سود و زیان را حذف کنیم، دیگر دلیلی برای اطاعت کردن از فرمان وجود نخواهد داشت. چنان‌که داستایوفسکی نویسنده روسی می‌گوید، اگر خدا نباشد هر کاری مجاز است.

«اخلاق دینی غایت‌انگار است نه وظیفه‌گرا. در متون دینی در مقام تشویق و دعوت به انجام کارهای خیر این نکته تأکید شده است که این کارها موجب سعادت، آسایش، اطمینان، رستگاری و... می‌گردد، یعنی این‌که کارها «باستنی» است و انسان باید به انجام آن‌ها اهتمام ورزد، آن است که موجب سعادت او می‌گردد و این عین غایت‌انگاری است... ذکر دوزخ و بهشت و تأکید بر نعمت‌های بهشتی و عذاب‌های دوزخی که در انتظار خوبان و به آن است، همه و همه از آن حکایت دارد که دیدگاه اخلاق دینی دیدگاهی غایت‌انگار است.»<sup>۲۹</sup>

بنابراین می‌توان گفت اخلاق دینی به دو جهت با اخلاق به معنای کانتی متفاوت است: ۱. اخلاق دینی غایت‌گراست، به این معنا که با توجه کردن انسان به نتیجه عملش او را به کردار اخلاقی برانگیخته می‌کند. ۲. تبعیت از اوامر اخلاقی دین چون از سویی به نتیجه پیوند می‌خورد و با محتوای مادی بستگی دارد و از سویی، یک فرمان بیرونی تلقی می‌شود با آزادی انسان در تضاد است و به این ترتیب انسان به جبر و نسبییت گرفتار می‌شود ولی فرمان خرد برای تمام باشندگان خردمند یگانه است. با این‌که این فرمان را هر کسی تنها از درون خود و خرد خود دریافت می‌کند اما این فرمان وابسته به چگونگی‌های فردی نیست.

## سخن آخر

به این ترتیب از دیدگاه کانت، دین تنها جنبه درونی می‌یابد نه بیرونی و این قانون اخلاقی درون آدمی است که او را به دین راهنمایی می‌کند. باور به هستی خدا و ستایش او به عنوان زمینه و محرکی است برای این‌که اراده ما با اراده او هماهنگ شود. «کار دین ضرورتاً این است که ما را به تأمل در کمالات خداوند وادار کند و قدرت روحی ما را تقویت کند تا مطابق اراده مقدس خداوند زندگی کنیم»<sup>۳۰</sup>

ایمان به خدا انسان را بر آن می‌دارد تا درون خویش را بپیراید، ما خدا را نه به واسطه نگرش، بلکه تنها به وسیله ایمان می‌شناسیم. بنابراین، هرگونه تلاشی - چه از جانب مذاهب و چه از جانب فیلسوفان اخلاق - برای تبدیل کردن خدا به موضوعی برای شناسایی بیهوده است و چه بسا به نابودی شکوه آن بینجامد. به سخن کوتاه اخلاق کانت محدود به یک اصل سوبرکتیو و یک اصل ایژکتیو است. اصل سوبرکتیو همان اصل وظیفه و تکلیف است و اصل ایژکتیو خود قانون‌دهی اراده یا خرد عملی و این دو اصل شرط اساسی قانون اخلاقی است و چنان‌که دیدیم به وسیله این شرط اساسی، اخلاق کانت با هرگونه اخلاق دیگری تفاوت می‌یابد.

## فهرست منابع

۱. احمدی، بابک، تردید، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۲. ادواردز، پل، فلسفه اخلاق، ترجمه ان‌شاء... رحمتی، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی بنیان، تهران، ۱۳۷۸.
۳. شیروانی، علی، تاریخ فلسفه، فصل‌نامه قیات، دین و اخلاق، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
۴. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه از بتام تا راسل، ترجمه بسهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۵. کانت، ایمانوئل، دین طبیعی، ارغنون، فصل‌نامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۶. ماهروزاده، طیب، فلسفه تربیتی کانت، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۹.
۷. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، فلسفه کانت، بیداری از خواب دگماتیسم، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۸. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، درآمدی به فلسفه، کتاب‌خانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
۹. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، کتاب‌خانه طهوری، چاپ هشتم، ۱۳۷۶.

## پی‌نوشت

۱. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، فلسفه کانت، بیداری از خواب دگماتیسم، ص ۴۶۸.

۲. ماهروزاده، طیب، فلسفه تربیتی کانت، ص ۱۶۶.
۳. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه از ولف تا کانت، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، ص ۳۴۹.
۴. نقیب‌زاده...، درآمدی به فلسفه، ص ۲۱۴.
۵. کاپلستون... از ولف تا کانت، ص ۳۴۹.
۶. ماهروزاده، طیب، فلسفه تربیتی کانت، ص ۱۶۷.
۷. ماهروزاده، طیب، فلسفه تربیتی کانت، ص ۲۳۵.
۸. ماهروزاده، طیب، فلسفه تربیتی کانت، ص ۲۶۷.
۹. نقیب‌زاده، درآمدی به فلسفه، زیرنویس، ص ۲۱۶-۲۱۵.
۱۰. کانت، ایمانوئل، دین طبیعی - فصلنامه فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ص ۳۰۰.
۱۱. همان، ص ۳۰۲.
۱۲. همان، ص ۳۱۰.
۱۳. همان، ص ۳۱۱.
۱۴. همان، ص ۳۱۳.
۱۵. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۳۰.
۱۶. همان، ص ۱۲۹.

## 17. Helvetius

۱۸. نقیب‌زاده...، بیداری از خواب دگماتیسم، ص ۱۲۵.

## 19. Holbach

## 20. Bentham, jerry (1718-1832)

## 21. Mill John stuart (1806- 1873)

۲۲. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، درآمدی به فلسفه، ص ۵۶.

۲۳. همان.

۲۴. همان، ص ۵۸-۵۹.

## 25. J. Dewey (1859-1952)

۲۶. همان.

۲۷. پل، ادوارد، فلسفه اخلاق، ترجمه ان‌شاء... رحمتی، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۲۸. احمدی، بابک، تردید، ص ۴۵-۴۶.

۲۹. شیروانی، علی، ساختار کلی اسلامی، فصل‌نامه قیات، ص ۴۰.

۳۰. کانت، ایمانوئل، دین طبیعی، ارغنون، فصل‌نامه فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ص ۳۳۱.

